

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در این تنبیهی بود که به عنوان اصالة تاخر الحادث در کلمات اصولیین و در کتب اهل سنت در اصول فقه و در قواعد فقهیه و در فروع فقهیه هم که متعرض این شدند، این معروف است به اصالة تاخر الحادث و آن در جایی است که اگر اثری بر دو حادث بار بشود تقدم و تاخر داشته باشد اثرش مختلف است این ها اصالة تاخر الحادث را اثبات می کنند مثلا اگر زمان موت معین است مشهورشان این است، زمان اسلام وارث معین نیست می گفتند که نمی دانیم چه زمانی بوده، اصل این است که اسلام بعد از موت است، اگر اسلام بعد از موت باشد اذن نمی دهند

این را به مناسبت آقایان یواش یواش در بحث استصحاب آوردند بلکه از بعضی بحث ها معلوم می شود که خودش یک اصل مستقلی است. در کتب اصول اصحاب ما هم و یا در قواعد فقهیه شاید در بعضی هایشان هم بوده یعنی سابقا این را ذکر کردند نه این که منحصر به اهل سنت باشد، در اصول جدید که تقریبا می شود گفت در میان شیعه از زمان مرحوم وحید بهبهانی شروع شد حدود صد و خرده ای سال قبل از شیخ انصاری، خیلی از مسائل اصول را عرض کردیم وارد فاز جدیدی شد، چون اخباری ها قبل از ایشان حدود یک قرن و نیم، دو قرن بر اصول تاخته بودند، این ها تقریبا سعی کردند اصولی را تنظیم بکنند که با قواعد شیعه نزدیک تر باشد، درست باشد، خیلی متأثر به آن اصول اهل سنتی که قبلا بود نباشد لذا بحث هایی که از زمان وحید بهبهانی در اصول آمد انصافا نوآوری بود، حالا البته درجات مختلف دارد، مرحوم شیخ تقریبا حصیلة این بحث ها را در همین چهار تا رساله ای که هست چون عرض کردم شیخ این کتاب رسائل کتاب واحدی نیست، چهار تا رساله ایشان نوشته بودند و لذا هم به اسم رسائل معروف بود، رساله اول ایشان حجة المظنة بود که مقدمات از قطع هم بحث کردند، بحث قطع جز اصل بحث کتاب نبوده بلکه بحثش درباره ظن است،

رساله دوم برائت و اشتغال است، سوم هم استصحاب است، چهارم هم تعادل و تراجیح. چهار تا رساله مرحوم شیخ نوشته بودند بعد ها جمع کردند اسمش را فرائد الاصول گذاشتند، این کاری است که بعد از مرحوم شیخ قدس الله سرّه جمع شده است.

علی ای حال کیف ما کان مقدار زیادی از مباحث را ایشان تنقیح کرد که انصافا نسبت به ماقبل خودش خیلی فرق دارد و بعد از ایشان هم عرض کردیم عده ای بعضی مبانی ایشان را رد کردند یا قبول کردند لکن من حیث المجموع به ذهن ما این دو نفر خیلی تاثیرگذار بودند در رشد و توسعه فکر مکتب شیخ: یکی مرحوم آقازیا و یکی هم مرحوم آقای نائینی، آقای اصفهانی هم هست اما چون یک جور خاصی است حالا خیلی آن را در این جهت نمی آوریم و انصافا این دو بزرگوار خیلی سعی کردند روی همان مسلک جولان بدهند و انصافا هم تقریبا توسط این ها می شود گفت که تا یک حدی اصلا مباحث اصول ما از اصول اهل سنت کلا جدا شد، اصلا کلا تفکر ما عوض شد در این صد و خرده ای سال اخیر از بعد از شیخ تا زمان ما.

به هر حال یکی از مسائلی که در آن خیلی کار شد بیش از اندازه، مسئله استصحاب بود که انصافا بعد از شیخ تا حالا خیلی روی آن کار شده است و تفاوت زیاد است. عرض کردم در مسائل اصول آن مقداری که در جواهر آمده همین مباحث استصحاب به مناسبت هایی در جواهر آمده با آن چه که در شیخ آوردند با این که ایشان به حسب ظاهر شاگرد صاحب جواهر هستند خیلی فرق می کند، انصافا اصلا کلا می شود گفت که دو تا عالم شدند، به هر حال زحمات زیادی در این جهت کشیده شده و سعی شده خیلی از این اصول تنقیح بشود و طبعا اگر کسی حال داشته باشد آثار قبل از شیخ را نگاه بکند خیلی اصولی را در مناسبت های مختلف آقایان می آوردند و بررسی می کردند که بعد ها معلوم شد که این ها اصلا جایگاه درستی ندارد، دیگر چون ما این مطلب را کرارا اشاراتی داشتیم دیگر حالا فعلا به همین مقدار کفایت می کنیم.

یکیش همین اصالة تاخر الحادث بود که نسبتا تاخر حادث قبول شده بود، آن چه که در این مدرسه جدید اصولی، مکتب جدید اصولی مطرح شد ما با استصحاب نمی توانیم اثبات تاخر بکنیم، اثبات عدم می توانیم بکنیم مثلا بگوییم عدم اسلام تا زمان موت اما اسلام بعد از موت را نمی توانیم اثبات بکنیم پس آن فرق اساسی مطلب اول روشن بشود که کجاست. دو بحث است: یکی این که شما

بگویید تا وقت موت این مسلمان نبود، این را می شود با استصحاب گفت، استصحاب عدم اسلام تا زمان موت اما بگوییم پس اسلام بعد از موت بوده پس ارث نمی برد، این را نمی توانیم اثبات بکنید، این خودش یک دلیل خاص خودش را می خواهد، یا اماره می خواهد یا قطع می خواهد یا اصل معتبر می خواهد، اصل معتبر در این جا استصحاب است و استصحاب نمی تواند این کار را بکند، این که استصحاب کجا می تواند کاری بکند یا نکند انصافا با تنقیحاتی که در کتب اصول شده خیلی انصافا زحمت کشیدند، عرض کردم اگر این کتاب که به حسب ظاهر که مال مرحوم نائینی است، حالا یک آقایی می گفت مال ایشان نیست، تنبیه الملة و تنزیه الامة حالا من گاهی اسمش را جابجا بکار می برم، مرحوم نائینی در وسط کتاب می گوید ما تعجب می کنیم از علما این همه بحث های دقیق در مسائل استصحاب و تنبیهای استصحاب فرمودند چرا در مسائل حکومتی و اداره جامعه بحث کردند، حالا مرحوم نائینی این حرف را دارند، راست هم می گویند، خیلی فروع عجیب و غریبه ای در استصحاب آوردند و در مسائل دیگر کمتر وارد شدند.

علی ای حال کیف ما کان پس این تنبیه خیلی هم طول کشید، چند ماه شد، دو سه تا تعطیلی هم بهش خورد، خود ما هم که بی حال بودیم، بی حالی خود ما. علی ای حال دیگر به نظرم رسید که کلام به این جا رسید، به هر حال این فرعی را که آقای خوئی فعلا آوردند این را متعرض بشویم چون ایشان به تفصیل راجع به این فرع بحث کردند و هدف ما بیشتر در فروع فقهی ای که در مسائل اصولی می آید تنقیح خود آن اصول است، حالا بحث فقهیش باید در جای خودش بشود و دقیقا توضیح بدهیم که این قسمت بحث فقهی است و این قسمت بحث اصولی است، تمام اینها یکی یکی روشن بشود.

چون این مطالب یک مقدارش خوانده شد و صحبت شد عرض کردیم بعد از این اصالة تاخر الحادث به این صورت اجمالش که در اصول قدیم بود بعد ها دیگر این را مفصل متعرض شدند، مجهولیه التاریخة و معلومة التاریخ و احدهما مفصل متعرض مباحثش به لحاظ استصحاب شدند که گذشت، دیگر تکرار نمی کنیم. خواهی نخواهی عبارت نمی خوانیم بعضی از مطالبش را برای استحضار مطالب سابق عرض می کنم. به هر حال این دیگر چون آخر بحث است ان شا الله تعالی وارد تنبیه جدید می شویم این دیگر آخر بحث است و با اشارات باید از آن رد شد.

مرحوم استاد در این کتاب مصباح در این چاپ اولیش که در نجف بوده در صفحه ۱۹۵ در این جلد ۳، به نظرم در این سلسله ای که چاپ کردند فرق می کند، دیگر آقایان صفحه اش را پیدا بکنند.

بقی الکلام فی فرع ذکروه فی المقام که سابقا هم عرض کردیم و در کتاب های دیگر هم آمده است

و هو انه إذا كان الماء قليلا طاهرا فعلمنا بتتميمه كرا وبملاقاته مع النجاسة

آب کم بود و طاهر هم بود، بعد می دانیم که رویش آب ریختیم کر شد و ملاقات با نجس هم کرد، حالا این محل کلام است، نمی دانیم کدام یکی قبل و بعد بوده، حالا یا هر دو مجهول التاریخ اند یا یکیش معلوم است و یکیش مجهول پس اگر قبل از تتمیم کر ملاقات شده باشد هنوز نجس است بنائا بر این که تتمیم کر مطهر نباشد، روی این میناست، این جای مسئله فقهی است، این را باید به فقه مراجعه کرد، حالا روی این مبنا اما اگر گفتیم نه تتمیم کر کافی است برای این که پاک بشود ولو نجس بوده دیگر این مسئله جایگاه ندارد.

وشككنا فی تقدم الكرية على الملاقاة حتى يكون طاهرا، أو تقدم الملاقاة على الكرية فيكون نجسا، بناء على أن تتميم الماء النجس كرا لا يوجب طهارته

ببینید بناء، این بناء بنای فقهی است، فعلا وارد بحث فقهی نشویم، آن زاویه اصولیش را نگاه بکنیم. زاویه اصولی نمی دانیم ملاقات قبل از کریت بوده پس هنوز نجس است، و نمی دانیم که ما این را کر کردیم پاک بود ملاقات شد پس آن پاک است، بحث مسئله این است.

ایشان می فرمایند که طبیعتا سه صورت دارد، یعنی چهار صورت دارد، هر دو معلوم اند، آن که معلوم است جای بحث ما نیست و جای استصحاب نیست، هر دو مجهول اند، نه زمان ملاقات را بلدیم، یاد داریم و نه زمان کریت را و دوم این که مثلا ملاقات معلوم است، سوم این که کریت معلوم است. این سه صورت مسئله مطرح شده است

و الأقوال فی المسألة ثلاثة».

سه تا قول در مسئله هست و دقیقاً مقابل هم اند، گاهی هست که سه تا قول با همدیگر کمی اختلاف دارند

قول اول این است که در هر سه صورت این آب پاک است، حکم به طهارت می کنیم، این قول اول که در هر سه صورت حکم به طهارت بکنیم که خود آقای خوئی بعد این قول را قبول می کنند، اول این قول را قبول می کنند در بحث اصول، در صفحه ۲۰۱، باز یک تنبیهی دارند که مقرر نوشته است این کلام استاد در اصول بود که فرمودند طاهر است، لکن در بحث خيارات نظیر این بحث را مطرح کردند، طبق آن نظری که در خيارات فرمودند البته بحث خيارات ایشان آن وقتی که ایشان این را چاپ کردند این چاپ نشده بود، این خياراتی که ایشان اشاره به آن می کند اما شنیدم که حالا چاپ شده است، خيارات را مرحوم آقای آقا سید علی هاشمی پدر همین آقای آقا سید محمود هاشمی نوشته بود، آن وقت خطی بود، من دیده بودم، اخیراً ده پانزده سال است که شنیدم در آمده است، چون نسخه اش را ندارم می گویم شنیدم، نسخه خطیش را دیده بودم شاید مثلاً ۴۸ ۴۷ سال قبل، اخیراً شنیدم چاپ شده، به هر حال چون من ندارم فعلاً از این جا نقل می کنم، از خود خيارات نقل نمی کنم علی ما فی تقریرات بعض افاضل مقرر بحثه، مرادش همان محاضرات است، از آقای خوئی دو تا محاضرات است، یکی در اصول است که همین پنج جلد مباحث الفاظ است و یکی هم در فقه است که مکاسب است، محاضرات ایشان در فقه مال مکاسب است.

آن وقت یعنی در اصول قبول فرمودند که طهارت است در هر سه صورت، در آن بحثی که در خيار عیب کردند قبول کردند نتیجه اش نجاست در هر سه صورت است یعنی دقیقاً در مبنا برگشتند و قائل به نجاست در هر سه صورت شدند.

به هر حال مرحوم نائینی هم قائل به نجاست در هر سه صورت شدند، مرحوم نائینی هم حکم به نجاست در هر سه صورت کردند، بعضی ها هم تفصیل بین بعضی صور قائلند، پس سه قول در مسئله است:

(القول الأول) - هو الحكم بطهارة الماء في جميع الصور الثلاث، أما في صورة الجهل بتاريخ الكرية والملاقاة، فلعدم جريان

الاستصحاب في نفسه - كما عليه صاحب الكفاية (ره) -

این بحث خودش یک بحث اصولی است، بحث سنگینی هم هست و خلاصه آن بحث این است که اگر ما می دانیم یک ملاقاتی شده، کزیتی هم هست، تاریخ نمی دانیم این بحث اصولی این است که آیا هر دو استصحاب جاری می شوند؟ هم استصحاب عدم کزیت و هم استصحاب عدم ملاقات، هر دو استصحاب جاری می شوند؟ عدم ملاقات تا زمان کزیت و عدم کزیت، این هر دو استصحاب جاری می شوند؟ این یک رای است. لکن بعد از جریان تعارض پیدا می کنند، این رای مرحوم شیخ است یا اصلا این دو استصحاب جاری نمی شوند، اصلا فی نفسه قصور دارند، جاری نمی شوند. در مجهولی التاریخ این بحث اصولی است که ما مفصلا متعرض شدیم، کلمات آقای خوئی و نائینی را خواندیم، دیگر احتیاج به تکرار ندارد و خلاصه بحث را ما عرض کردیم که صحیحش این است که هر دو جاری نمی شوند، صحیحش این است، تفصیل مفصلی گذشت و صحیحش همانی است که در کفایة گفته است لکن نه به تقریب کفایة، دیگر این جا چون آقای خوئی اشاراتی هم دارند آن جاهایی که اشارات دارند بیان می کنم بقیه اش چون گذشت اگر تکرار بکنیم طول می کشد، خلاصه نظر این حقیر صاحب التقصیر این بود که هر دو استصحاب جاری نمی شوند،

فلعدم جریان الاستصحاب فی نفسه - كما علیه صاحب الكفایة (ره) - أو لسقوطه بالمعارضة، لكون الأثر مترتبا على الطرفين - كما علیه الشیخ (ره) -

شیخ می گوید هر دو استصحاب جاری می شوند لکن معارض است

فلا مجال للرجوع إلى الاستصحاب علی کل تقدیر

آقایان اگر بخواهند بحث های سابق را در این خصوص نگاه بکنند، بخواهیم تکرار بکنیم خیلی از بحث خارج می شویم

فیرجع إلى قاعدة الطهارة المستفادة من قوله (ع): "كل شیء طاهر حتی تعلم أنه قدر"

عرض کردم کل شیء طاهر حتی تعلم انه نجس یا تعلم انه قدر را ما در روایات نداریم، این در لسان فقها مشهور است، در کتاب

مرحوم شیخ صدوق در مقنعه هم آمده است کل شیء طاهر لکن آنی که ما الان روایت داریم حدیث واحدی هم هست، منحصر به

یکی است، این حدیث واحد در کتاب نوادر الحکمة که عرض کردم از کتاب های درجه سه و چهار در قم بود از کتاب عمار ساباطی

.....

که ایشان هم فطحی است و روایات عمار به طور کلی مشکل زیاد دارد اما این روایت ایشان قبول شده است، کل شیء نظیف، این جا کل شیء است، نظیف است نه طاهر، حتی تعلم أنه قدر، فإذا علمت أنه قدر فقد قدر، متن روایت عمار این است کل شیء نظیف، حالا لکن اصحاب به این روایت عمل کردند انصافا محل کلام نیست، فعلا وارد بحث روایش نمی شویم، سند هایش را نمی گوئیم چون این جا متون روایات عمار لطائف و ظرائف زیادی دارد چون سابقا متعرض شدیم دیگر تکرار نمی کنیم، مفصل متعرض روایات عمار سابطی شدیم.

و اما فی صورة العلم، پس در این جا بر می گردیم به قاعده طهارت، به تاریخ احدهما فلما ذکرنا من عدم الفرق بین معلوم التاریخ و مجهوله فی جریان الاستصحاب فیسقط الاستصحاب للمعارضة و يرجع الی قاعده الطهارة

این خلاصه نظر مرحوم آقای خوئی در توضیح این مطلب است.

«(القول الثانی) - هو الحكم بنجاسة الماء فی جميع الصور، وهو الذي اختاره المحقق النائینی (ره) ببيان سنذكره إن شاء الله تعالى

اگر خداوند توفیق بدهد امروز بیشتر آن نکته اصلی نائینی، چون این نکته به نظر ما خیلی روشن نشده است و عبارات مرحوم آقای خوئی هم خیلی واضح نیست این مطلب در مقرر مرحوم نائینی هم فوائد آمده است، به این وضوحی که من عرض میکنم نیست، حالا چون ما یک بحثی هم داریم که یکی از مشکلات دنیای اسلام ما در فقه و اصول این است که یک مطلبی را فرض کنید اصحاب ابوحنیفه از ابوحنیفه نقل می کنند، بعد یکی می گوید مرادش این نیست، یکی می گوید مرادش آن است، همین جور مفصل با همدیگر سر این که مراد این آقا چیست بحث می کنند، ما اصولا در این بحث ها وارد نمی شویم، ما بیشتر خود مطلب را در نظر می گیریم حالا مراد ایشان باشد یا نباشد، این مطلب نائینی یک مطلبی است که تاثیرگذار است و قابل توجه است انصافا، مطلب دقیقی است و به تقریبی که من ان شاء الله تعالی عرض میکنم فوائد فراوانی دارد که ان شاء الله تعالی عرض خواهد شد.

«(القول الثالث) - هو الحكم بطهارة الماء فی صورتین،

بعد ایشان حکم ثالث را بیان می کنند که آقایان مراجعه بکنند

اما القول الثانی که عمده این است، و عمده هم آن نکته ای است که نائینی گفته است، این نکته خیلی مفید است، البته من سابقا چند بار این نکته را عرض کردم، امروز باز دو مرتبه توضیحا عرض میکنم:

اما قول نائینی: «أما القول الثانی وهو الحكم بنجاسة الماء فی جميع الصور، فاختره المحقق النائینی (ره) وذكر لكل واحدة من الصور وجهها (بیانه): انه فی صورة الجهل بتاريخ كل منهما لا یجری استصحاب عدم الملاقاة إلى حین الکرية، این عدم لعدم ترتب الأثر الشرعی - وهو الحكم بالطهارة علیه - لان الحكم بالطهارة مترتب على كون الکرية سابقة على الملاقاة، عرض کردیم این نکته فقهی است، این نکته که ما باید قبل از این که ملاقات نجس باشد آب کر باشد، این نکته فقهی است، عده ای گفتند نه آب کر هم نباشد، کر و ملاقات باشد کافی است، حالا این نکته فقهی است، اصولی نیست، ذهنتان را مشوه نکنید! ایشان می گوید:

لقوله (ع): "إذا كان الماء قدر کر لا ینجسه شیء"

ببینید این نکته فقهی است یعنی قدر کر باید قبل از ملاقات باشد، إذا كان الماء قدر کر، من یک توضیحی را عرض کردم چون در کلمات اصحاب نیامده این توضیح را عرض کردم چون معلوم نیست به این زودی ها بتوانیم بحث طهارت را انجام بدهیم، کلمه قدر در این جا را اصحاب ما در فقه به معنای مقدار گرفتند، إذا كان الماء قدر کر یعنی مقدار کر، حالا کر را با مساحت هم حساب کردند که وجب باشد، با پیمانه هم حساب کردند، با وزن هم حساب کردند، البته وجب هم حکم پیمانه دارد که توضیحاتش را عرض کردم که شیء را تارة به لحاظ سنگینی اعتبار می کنند که این موضوع می شود و تارة به لحاظ حجم حساب می کنند که معدود یا مکیل می شود یا مساحت، این را به لحاظ حجمش که حساب بکنند جز مکیل می شود.

آقایان در کتب فقهی خودشان برای آب وزن نوشتند، عرض کردیم إلى الان، إلى حد الان با همه تغییراتی که در زندگی بشر نسبت به مکیل و موزون پیدا شده است تا همین لحظه ای که من در خدمتتان هستم آب جز موزون نیست، آب را با مکیل حساب می کنند، یا مکیل همین جور لیتر و این ها که الان متعارف است یا مکیل به معنای یجری المکیل مثلا می گویند این قنات یا این چشمه یا این

چاه آبش یک ساعت مال فلانی است، به وزن نمی گویند که مثلاً دویست کیلو از این آب یک تن است، از این آب مال فلان است، حالا نفت را با تن حساب می کنند اما آب را با تن حساب نمی کنند، یا الان در شهر های ایران مترمکعب متعارف است، مترمکعب هم مکیل است، آب جز موزون نیست، حالا در کتب اهل سنت ابتدائاً دویست یا سیصد یا چهارصد، خیلی بحث تاریخی لطیفی دارد که این جا نمی خواهم وارد بشوم که رطل ذکر شد که رطل یا رطل را هم وزن گرفتند، اشتباه از آن جا پیدا شد، رطل در آن جا مراد کیل است، وزن نیست، بعد در کتب شیعه هم سرایت کرد الحمدلله در کتب شیعه در رساله های عملیه وزن نوشتند، آب موزون نیست، به استثنای رساله های عملیه شیعه آب در جایی موزون نیست.

علی ای حال قدر کر به مقدار کر است، من عرض کردم این عبارت از نظر تاریخی غیر از ائمه علیهم السلام یک شرحی دارد، در میان عبارات اهل سنت از حسن بصری نقل شده است، از پیغمبر هم نقل نشده است، آن چه که از پیغمبر نقل شده إذا بلغ الماء قلتین لم يحمل خبثاً، قلتین دارد، قلة این کوزه هایی بود که سابقاً هم بود که نمی دانم یادتان هست یا نه، لا اقل در این آثار باستانی است، کوزه هایی که نوک درازی داشت آب توش سرد می شود، کوزه های بزرگی بود که نوک درازی داشت، یک گوشه می گذاشتند که آب از آن قطره قطره ترشح می کرد، ترشح هم می کرد آب سرد می شد، این را قله می گویند، با قاف و لام و هاء، إذا بلغ الماء قلتین لم يحمل خبثاً، تعبیر کر در روایات رسول الله پیش اهل سنت نیامده است، آن چه که پیش اهل سنت به عنوان کر آمده است از حسن بصری است، حسن بصری به لحاظ تاریخی سال ۱۱۰ وفاتش است یعنی زمان امام باقر و ما این روایت را از امام صادق داریم، احتمال دارد که ایشان از ائمه گرفتند.

حالا به هر حال این تعبیر را می خواستم، آن وقت در این کتاب غریب الحدیث هست که مال ابو عبید است، ایشان زمان حضرت جواد است، ایشان وقتی این حدیث را معنا کرده است قدر را این جوری معنا نکرده که ما می گوییم یعنی می خواستم این نکته را بگویم، قدر را مصدر گرفته به معنای تقدیر یعنی تخمین، قدر کر یعنی إذا بلغ الماء کرا تخمیناً، تقدیراً، این جور معنا کرده است، چون این

معنا در کتاب های ما نیامده است بحث ما فقهی نبود، حدیثی هم نبود، حالا این نکته را عرض کردم توضیحاتش و آثارش برای جای دیگر باشد

و یجری استصحاب عدم الکرية حين الملاقاة، فیحکم بالنجاسة لاحراز الملاقاة بالوجدان، وعدم الکرية بالأصل.

من اخيرا چون در بحث مفصلا موضوعات مرکبه را متعرض شدیم دیگر تکرار نمی خواهد بکنیم، عرض کردیم مرحوم نائینی موضوعات مرکبه را خیلی مفصل متعرض شده است و متعرض این نکته شدند که در موضوعات مرکبه در عده ای از موارد می شود یک قسمتش را با اصل احراز کرد و یک مقدارش را با وجدان و در بعضی از موارد نمی شود، این جا از آن جاهایی است که می شود، دیگر چون توضیحاتش گذشت بخواهم توضیح بدهم طول می کشد

و أما فی صورة العلم بتاريخ الملاقاة والجهل بتاريخ الکرية فلا یجری استصحاب عدم الملاقاة، لمعلومية تاریخها، ویجری استصحاب عدم الکرية حين الملاقاة، فیحکم بالنجاسة، بل الحکم فی هذه الصورة أولى منه، در این صورتی که ملاقات معلوم است کریت معلوم نیست، این صورت هم چون بحثش گذشت تکرار نمی کنیم، نکاتش همین است که گفتم

و اما این صورت سوم:

و أما فی صورة العلم بتاريخ الکرية والجهل بتاريخ الملاقاة،

ملاقاتش معلوم است اما کریت معلوم نیست، مثلا ساعت ده صبح ملاقات شده است، نمی دانیم قبل از ملاقات کر شد یا بعدش کر شد

فلا یجری استصحاب عدم الکرية، لمعلومية تاریخها و لا استصحاب عدم الملاقاة إلى حين الکرية،

این استصحاب عدم ملاقات

لکونه مثبتا علی ما

این به خاطر آن نکته مثبت بودنش است، آن هم تقدم که تاخر حادث مثبت است

تقدم بيانه من اعتبار الكرية قبل الملاقاة . و لذا اختار هو و غيره عدم كفاية التتميم في طهارة الماء القليل الملاقى للنجس، و بعد عدم جريان كلا الاستصحابين، اگر استصحاب جاری نشد لا يمكن الرجوع إلى قاعدة الطهارة، به قاعده طهارت نمی شود رجوع کرد، این نکته این جا خیلی لطیف است که چرا به قاعده طهارت نمی شود رجوع کرد

وذلك لما أسسه من الأصل، یک اصلی را مرحوم نائینی در اصول تاسیس کردند که من عبارت ایشان را می خوانم و هدف ما بیشتر شرح این اصل است که آقای خوئی هم با این اصل ایشان مخالفت می کنند، هر دو را اول می خوانم بعد توضیحی عرض میکنم، آن اصل این است:

و هو انه إذا استثنى من حكم إلزامي عنوان وجودي، يفهم منه العرف أن احراز هذا العنوان جزء للموضوع، فلو لم يحرز العنوان المذكور يرجع إلى حكم العام، فإذا قال المولى لعبده:

اول كلام نائینی را بخوانیم، چون عبارت ایشان واضح است و احتیاج به توضیح خارجی ندارد

فإذا قال المولى لعبده: لا تأذن في الدخول على إلا للعالم مثلاً، يفهم منه العرف ان الموضوع لجواز الاذن هو احراز عنوان العالم . موضوعش این است

والمقام من هذا القبيل، لأنه حكم في الشريعة المقدسة بوجوب الاجتناب عن الماء الملاقى للنجاسة، و استثنى منه ماء الكر، مگر این که کر باشد

فيفهم العرف منه ان الموضوع لعدم وجوب الاجتناب هو احراز الكرية . و في صورة عدم احراز الكرية يرجع إلى حكم العام، وهو وجوب الاجتناب .

پرسش: این همان تمسک به عام در شبهه مصداقيه خود عام نیست؟

آیت الله مددی: نه در شبهه مصداقيه مخصص است، من خیال می کردم شما یادتان مانده، من چند بار گفتم، این مثال بهترش همین مثالی است که معروف است المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش، این إلا أن تكون یعنی اگر شک کردیم

یک زنی قریشیه است یا نه ایشان می گوید به حکم عام بر می گردیم، شبهه مصداقیه مخصص نه شبهه مصداقیه عام، نمی دانیم این قریشیه هست یا نه به حکم عام بر می گردیم. مشهور بین علمای اخیر ما بر نمی گردیم به حکم عام، یکی از راه های رجوع به حکم عام این است. حالا من عرض میکنم عبارت ایشان را برایتان خواندم

وفرّع علی هذا الأصل فروعاً كثيرة

یکی شبیه همین فرع کریت و قلت ماء است

لو شککنا فی کون دمٍ اقل من الدرهم فیحکم بوجوب الاجتناب یعنی شبهه مصداقیه مخصص، چون به مقدار درهم استثنا شده است نمی دانیم این درهم هست یا نه

و منها ما لو شککنا فی کون امرأة من المحارم نمی دانیم مثلاً گفته شده است این خواهر رضاعی من است یا نه،

فیحکم بحرمة النظر أليها لأن المستثنى من حرمة النظر احراز كونها من المحارم، یا مثال دیگر، یک شخصی از دور می آید نمی تواند تشخیص بدهد این زن است یا مرد است، اگر مرد باشد می تواند به او نگاه بکند، اگر زن باشد نمی تواند، این جا گفتند استصحاب بکند عدم امرأة، کونها امرأة، مرحوم نائینی می خواهد بگوید نه اشکال ندارد، نگاه نکند، چون وقتی می گوئیم يجوز لك النظر به انسان مگر این که زن باشد یعنی احراز، شما احراز زنیت نکردید پس يجوز النظر، بعد ایشان فرمودند انتهی ملخص کلامه

و فيه مواقع للنظر: اصل نظر آقای خوئی در خود این اصل است این اصلی است که مرحوم نائینی تاسیس فرمودند

(الموقع الأول) - فيما أسسه من الأصل،

بعد آقای خوئی این جور مناقشه می کنند:

فإنه إن كان مراده ان الموضوع للحكم الواقعي هو الاحراز، احراز مهم است، علم مهم است

فيلزم منه انتفاء الطهارة واقعا

یعنی می خواستند بگویند علم موضوعی باشد نه طریقی باشد

.....
فی صورة الشک فی الکرية، لکون موضوع الطهارة الواقعية هو احراز الکرية على الفرض، فلو توضأ بماء مشکوک الطهارة، اگر آبی

است که مشکوک است و با آن وضو گرفت مع الغفلة،

يلزم الحكم ببطلان وضوئه، چون احراز نکرده است

ولو انكشف بعد الوضوء كونه كرا فی الواقع . و هذا شئ لم يلتزم به أحد . کسی به این مطلبی که ایشان گفت ملتزم نشده است

و إن كان مراده ان الموضوع للحكم الظاهري هو احراز الکرية، و ان الحكم الظاهري مجعول طريقا إلى الحكم الواقعي نظير وجوب

الاحتياط . و ان قوله (ع): " إذا بلغ الماء قدر كر . . . الخ " منحل إلى بيان حکمین: (أحدهما) - الحكم الواقعي وموضوعه الكر

الواقعي . (ثانيهما) - الحكم الظاهري الطريقي، وموضوعه احراز الکرية، فكل ما لم تحرز كريتته محكوم بالانفعال ظاهرا (ففيه) ان

استفادة الحكمين من مثل قوله عليه السلام: " إذا بلغ الماء قدر كر . . . " ، مراد از حکمین واقعی و ظاهری است

دونه خرط القتاد».

البتة قتاد یک خار خیلی سختی هم نیست، حالا ضرب المثل است، در این بیابان های قم خارهایی هست که از قتاد مشکل تر است،

خرط یعنی این که انسان یک شاخه ای را بگیرد با دستش بکشد برگ هایش کنده بشود مثلا فرض کنید ريحان را می گیرند می

کشند برگ های ريحان جدا می شود این را اصطلاحا خرط می گویند.

دونه خرط القتاد، این خاری هست که آدم بخواهد بکشد درد می گیرد ولی خارش خیلی خار آن جوری نیست

فانا لانفهم منه بعد مراجعة العرف إلا حکما واحدا واقعا، و هو ان الكر لا ینجس بملاقاة شئ من النجاسات، و بعد عدم تمامية ما ذكره

- من الأصل و عدم جریان أصالة عدم الملاقاة لكونها من الأصول المثبتة على ما ذكره (قدس سره): و عدم جریان أصالة عدم الکرية

لكونها معلومة التأريخ - لا مانع من الرجوع إلى قاعدة الطهارة،

البتة ایشان تعبیر به قاعده طهارت کردند، لا مانع من الرجوع الى قاعدة الطهارة

حالا این خلاصه بحثی بود که من خواندم، خب طبعا عبارت ایشان خیلی مبهم است، هم کلام مرحوم نائینی روشن نشده است هم اشکال آقای خوئی قدس الله سرّه به ایشان روشن نشده است.

من قبل از این که وارد بحث بشوم عرض کردم یک چیزی به ذهن ما رسیده است در این کلمات اصولیین و فقها نیامده است، ندیدم کسی حتی از مشایخ ما گفته باشد، من خودم عرض کردم آقایان این جا می گویند قاعدة طهارت، قبلش نوشتند اصالة عدم، ما آمدیم بین این دو تا فرق گذاشتیم مثلا اصالة الاباحة، اصالة الحل و قاعدة حل، معنای قاعدة حل این است که هر چیزی را که خدا خلق کرده است تصرف در آن حلال است، واقعا حلال است، هر چیزی را بخواهیم فرض بکنیم، سیگار کشیدن، توتون، استعمال تنباکو، اسم این را قاعدة گذاشتیم.

مطلب دوم اگر چیزی را شک کردیم نمی دانیم حلال است ظاهرا، اسم این را اصل گذاشتیم، گفتیم بیاییم این دو تا فرق بگذاریم، قاعدة الحل غیر از اصالة الحلیة باشد، قاعدة الحل حکم واقعی باشد، اصالة الحل حکم ظاهری است و طبعا هر دوی هم جای خودش است، یکی قاعدة حل و یکی اصالة الحل است. قاعدة حل یعنی هر چیزی در واقع مثلا توتون در واقع حلال است، یعنی شارع حکم به حلیت کرده است اما اصالة الحل هر چیزی که نمی دانیم، من توضیحا عرض کردم که این قواعد کلی است، خیلی در مقام استعمالات الان قانونی هم خیلی به درد شما می خورد. عرض کردیم که فرق بین حکم واقعی و حکم ظاهری در همین است، در حکم واقعی و لسان دلیل را اگر بخواهیم حکم واقعی مثل این که آقای خوئی این جا به نائینی اشکال می کند که شما از لسان دلیل چه فهمیدید؟ عرض کردیم هر جا در لسان دلیل عنوان روی واقع رفت آن جا حکم واقعی است، هر جا روی علم و جهل رفت حکم ظاهری است، این قاعدة کلی است، حتی با استثنا، اگر گفت کل شیء حلال حتی تعلم، تا حتی تعلم گفت حکم ظاهری است، اگر گفت کل شیء حلال حتی یحرمه الشارع، گفت یحرمه یعنی حکم واقعی است چون تحریم امر واقعی است یعنی حتی از لسان تعبیر شما به راحتی می توانید حکم واقعی و ظاهری را بفهمید، لا تنقض الیقین بالشک، تا یقین و شک آمد حکم ظاهری است نه حکم واقعی، این قاعدة کلی در ذهنتان باشد.

مثلا آقای خوئی می گوید إذا بلغ الماء قدر کر، این جا ناظر به حکم واقعی است، راست است حق با آقای خوئی است، حکم ظاهری توش ندارد، البته نائینی هم نگفته دو تا در می آید، ایشان به نائینی اشکال کرده است ولی نائینی نگفته دو تا در می آید، این اشکال مرحوم آقای خوئی به ایشان است یا مثلا این که اول فرمود مراد او موضوع احراز باشد، این هم مراد نائینی نیست، نه اشکال اول آقای خوئی به ایشان وارد است و نه اشکال دوم نائینی وارد است، هیچ کدام مراد مرحوم نائینی است، تعجب هم هست آقای خوئی ملتفت نشدند، ایشان شاگرد خود نائینی است، من یک چیزی از کلام نائینی فهمیده باشند که آقای خوئی نفهمیده باشد، این که حرف بیهوده و بی ربطی است، آنی را که ما از مجموعه عبارت این جا و، آقای خوئی این مسئله را در کتاب نکاح هم آوردند، نکاح عروۃ کامل نیست، جلد دو به نظرم است، همین بحث شک در مسائل نظر دارد که شک بکند مرد است یا زن است آن جا هم این مطلب را از نائینی نقل می کند.

علی ای حال اصل این نکته ای که مرحوم نائینی فرموده چیست؟ و اشکالی که آقای خوئی فرمودند دو صورت کردند هر دوییش وارد نیست چون مراد نائینی نیست. خوب دقت بکنید مراد نائینی را اول روشن بکنیم، مرحوم نائینی می گوید اگر هر جا ما یک استثنائی، یک تخصیصی در حکم آمد بعد از یک حکم عام، عرف این را می فهمد نه این که موضوع این است، عرف این را می فهمد مراد از استثنا، احراز است نه وجود واقعی، خب این یک اصلی است که راست هم هست.

اگر گفت المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش، می گوید عرف این را می فهمد، إلا أن تكون یعنی إلا أن تكون تعلم أنها قرشیه، پس بنابراین در حقیقت آن که اشکال واقعی به نائینی است الان به خودتان روشن شد، ایشان می خواهد بگوید در حکم عام واقع مراد است، در استثنا احراز مراد است، اگر مراد آقای خوئی اشکالشان این است این اشکال به نائینی وارد است یعنی ایشان می گوید المرأة ترى الدم، یعنی زن واقعی، حالا خنثی نمی گوییم زن است یا نه آن را نمی توانیم حکم بکنیم.

إلا أن تكون امرأة من قریش یعنی می گوید عرف این را می فهمد مثلا اگر گفت لا تاذن لاحد فی الدخول فی بیتی إلا من کان عالما، این إلا یعنی إلا من تعلم، یعنی استثنا کردن، مراد. البته نائینی باید توضیح بدهد که چرا عرف این را می فهمد؟ آیا عرف بسیط این را

می فهمد؟ عرف عقلائی این را می فهمد؟ هیچ کدام از این ها هم نباید مراد باشد، آن چه که طرف حساب ما با نائینی است این است که باید عرف قانونی بشود، آیا عرف قانونی این جور است؟ مستثنی را به معنای احراز می گیرد و مستثنی منه را به معنای واقعی می گیرد؟ لا تاذن لاحد إلا للعالم، أحد یعنی به وجود واقعی، المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش، ایشان می گوید إلا أن تكون یعنی إلا این که تو بدانی او قریشی است، این خارج است، اگر ندانی همه شامل چه می شود؟ المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة، مراد نائینی روشن شد؟ پس باید مراد نائینی را با اصطلاح قانونی معنا کرد یعنی می گوید وقتی آمد ضرب قاعده کرد گفت المرأة ترى الدم إلى خمسين، می گوید این مراد جدی مقنن این است که هر زنی که بود این تا پنجاه سالگی، می خواهد به تو قاعده بدهد، مگر قرشیه، یعنی از این جا کدام خارج می شود؟ فقط آنی که بدانیم قرشی است، اگر مجهول بود نمی دانیم قرشی است یا نه این با همان قاعده حلش می کند، ترى الدم إلى خمسين سنة، پس در حقیقت مرحوم نائینی می خواهد ارتکاز قانونی درست بکند، مراد نائینی روشن شد؟ ما سابقا عرض کردیم که ما یک عام لغوی داریم و یک عام اصولی داریم، ما برای توضیح کلام اخباری ها این نکته را عرض کردیم که اخباری ها منکر عام یا اطلاق لفظی نیستند، این که می گویند در قرآن نیست مرادشان از این که عام در قرآن نیست یا مطلق تمسک نمی کنیم مگر با روایت، مراد اخباری ها در حقیقت این است که عام کتاب عام اصولی نیست مثلا اوفوا بالعقود، احل الله البيع، این مطلق اصولی نیست، چون عام اصولی غیر از عام لغوی است، اوفوا بالعقود بنا بر مشهور عام لغوی است، جمع محلی به لام عام است، این مشکل ندارد. یا احل الله البيع این هم مطلق لغوی است یعنی طبیعت بیع و ماهیت بیع است اما آن چه که مهم است عام اصولی است، عام اصولی عبارت از این است که ضرب قاعده بکند برای این که در موارد شک به او رجوع بکند، مثلا عقد بیمه را شک کردید به این رجوع بکنید، اصلا عام اصولی یعنی این. مطلق اصولی ضرب قاعده برای این که در موارد شک به او مراجعه بکنید.

لذا آقایان آمدند بحث کردند کجا عام اصولی می شود و کجا مطلق اصولی می شود؟

دو: کدام شک با مراجعه به عام حل می شود و کدام شک حل نمی شود؟ شما مباحث عام و خاص را از این دیدگاه نگاه نکنید، این فصولی که در کتب اصول ما آمده است فصل فی کذا و فلان، این ناظر به این است که کدام عام اصولی است و می شود به آن رجوع کرد؟

دو: کدام شک را می شود به عام رجوع کرد؟ مثلاً شک در خود شبهه مصداقیه خود عام، شک داریم، اگر گفت اکرم العالم اگر گفت این عالم است یا نه، می گوید این شک را با اکرم العالم بر نمی داریم، شک در شبهه مصداقیه با خود عام، با خود مطلق بر نمی داریم پس مباحث اصول روشن شد؟ اگر یک دفعه کل مباحث عام و خاص را نگاه نکنید مباحث عام و خاص حول این دو نکته است: اولاً کجاها عام، مثلاً صاحب کفایه می گوید اگر عام می خواهد اصولی باشد باید مقدمات حکمت در، مثلاً اکرم کل عالم، کل در لغت عرب لفظی برای عموم است اما در عالم باید مقدمات حکمت جاری بشود. غیر صاحب کفایه معتقدند که خود کل که آمد مقدمات حکمت نمی خواهد، خودش عام می شود، خوب دقت نکنید! اگر گفت اکرم کل عالم دیگر مقدمات حکمت در عالم نمی خواهد، چرا؟ چون خود کل عموم است، نمی خواهد اول مقدمات حکمت در عالم جاری بشود بعد بگوییم کل عالم یعنی کل آن افرادی که داخل در تحت عنوان عالم بودند، خود کل کافی است، خود کل در لغت عرب برای اثبات عموم کافی است، آن وقت باز موارد شک که کدام شک برداشته می شود، کدام شک برداشته نمی شود این ها مباحثی است که در بحث عام و خاص آقایان متعرض شدند، اضافه بر این که مباحث دیگری را هم که ما مطرح کردیم که در کلمات آقایان مطرح نشده است.

پس در حقیقت مرحوم نائینی می خواهد این را بگوید که وقتی گفت المرأة تری الدم إلى خمسين سنة، این اول باید مراد نائینی روشن بشود بعد به مناقشات بیاوید، نشان می دهد این یک اصطلاح قانونی است به این معنا که می خواهد برای تو ضرب قاعده بکند، طبق این ضرب قاعده موارد شک را به او رجوع نکنید، از جمله موارد شک، شک در مصداقیت مخصص است، این هم از آن شک هایی است که به عام مراجعه می شود، المرأة تری الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون، یعنی اگر شک کردی زن قرشیة است یا نه زن که هست، تری الدم إلى خمسين سنة، این که حکم عام می دهد یا مطلق می دهد هدف قانونی این است که برای شما جعل

قاعده بکند برای این که به آن رجوع بکنیم در موارد شک، از موارد شک شبهات مصداقیه مخصص است، چرا؟ چون مخصص مرأه ای است که أُحِرَزَ أنها قرشیه این مخصص است، این تخصیص خورده است، هدف از این که یک حکم عام می آورد بعد یک عنوان را خارج می کند هدف این نیست که آن زنی که در واقع قرشی است، چون اگر شما شک کردید خب نمی دانید هست یا نه، هدف در حقیقت این است که آن زنی که احراز بکنیم قرشی است پس اگر شک کردیم که در واقع قرشی هست یا نه، بر می گردیم به قاعده

المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة

دیگر تتمه کلام نائینی و مناقشاتمان با آقای خوئی برای فردا إن شا الله

و صَلَّى الله على محمد وآله الطاهرين